دانشگاه سیستان و بلوچستان

تحصیلات تکمیلی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

بررسی تحول شخصیت در تذکرةالاولیای عطار

استاد راهنما:

دکتر محمدعلی محمودی

استاد مشاور:

دکتر محمدعلی زهرازاده

تحقیق و نگارش:

محمدتقی حسن‌زاده توکلی

(این پایان نامه از حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه سیستان و بلوچستان بهره مندشده‌است)

اردیبهشت۱۳۸۹

بسمه تعالی

این پایان نامه با عنوان **بررسی تحول شخصیت در تذکرةالاولیای عطار** قسمتی از برنامه آموزشی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی توسط دانشجو محمدتقی حسن‌زاده توکلی تحت راهنمایی استاد پایان نامه دکتر محمدعلی محمودی تهیه‌شده‌است. استفاده از مطالب آن به منظور اهداف آموزشی با ذکر مرجع و اطلاع کتبی به حوزه تحصیلات تکمیلی دانشگاه سیستان و بلوچستان مجاز می باشد.

محمدتقی حسن‌زاده توکلی

این پایان نامه ۴ واحد درسی شناخته می شود و در تاریخ ---------- توسط هیئت داوران بررسی و درجه
---------- به آن تعلق گرفت.

نام و نام خانوادگی	امضاء	تاریخ

استاد راهنما: دکتر محمدعلی محمودی

استاد مشاور: دکتر محمدعلی زهرازاده

داور ۱:

داور ۲:

نماینده تحصیلات تکمیلی:

دانشگاه سیستان و بلوچستان

تعهدنامه اصالت اثر

اینجانب محمدتقی حسن‌زاده توکلی تأیید می کنم که مطالب مندرج در این پایان نامه حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این نوشته از آن استفاده‌شده‌است، مطابق مقررات ارجاع‌داده‌شده‌است. این پایان نامه پیش از این برای احراز هیچ مدرک هم‌سطح یا بالاتر ارائه‌نشده‌است.

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به دانشگاه سیستان و بلوچستان است.

محمدتقی حسن‌زاده توکلی

سپاس‌گزاری

از تمامی کسانی که به گونه‌ای مرا در این پژوهش یاری‌کردند، سپاس‌گزارم. از *دکتر محمودی* استاد راهنما و *دکتر زهرازاده* استاد مشاور به دلیل قبول زحمت و کمک‌هایی که از آغاز تا انجام این پژوهش به من کرده‌اند و همواره با روی گشاده، پرسش‌های مرا صبورانه پاسخ‌گفته‌اند. از *دکتر توکلی* که مرا در انتخاب موضوع پایان‌نامه یاری‌کردند و کتاب‌خانه‌ی خویش را در اختیارم گذاشتند و از *مهدی زارع* که در کنار آموزش داستان‌نویسی به من، مرا با نظریه‌های مدرن روایت آشناکردند و به من در پیداکردن مراجع این نظریه‌ها یاری‌کردند.

چکیده

ساختار روایت‌های تحول شخصیت از این نظر که بازگوکننده‌ی تجربه‌ی شخصیت‌هایی است که یا چنین تغییری پیداکرده‌اند، یا چنین تجربه‌ای به آنها نسبت‌داده‌شده‌است، به قصه نزدیک‌می‌شود. از طرف دیگر، از آنجا که یکی از مهم‌ترین هدف‌های آمدن چنین روایت‌هایی تأثیرگذاری بر مخاطب است، متن روایی به شگردهایی رومی‌آورد، که ساختار روایت را به ساختارهای مدرن روایت نزدیک‌می‌کند. شکل‌گیری این سنت‌ها در بستر سنت صوفیانه، گاه موجب‌می‌شود، روایتگری از منطقی جدای از منطقی که در ساخت قصه‌ها یا روایت‌های مدرن با آن روبه‌روهستیم، پیروی‌کند. بنابراین روی‌کرد ما در این پژوهش، روی‌کردی چندسویه است. از یک‌طرف، روایت‌ها را با توجه به نظریه‌های شناخته‌شده‌ی اسطوره، رؤیا و قصه بررسی‌می‌کنیم، از طرف دیگر، با توجه به نظریه‌های ساختارهای مدرن روایت و ازطرف دیگر، با توجه به منطق حاکم بر متن. منطبق‌بودن برخی از روایت‌ها با تمامی نظریه‌هایی که از ساحت‌های متمایز از هم برای بررسی روایت‌های تحول شخصیت برگزیده‌ایم، نشان‌گر آن است، که این روایت‌ها توانسته‌است، در جایگاهی در میانه‌ی سنت‌های قصه‌پردازی کهن، سنت‌های داستان‌پردازی مدرن و سنت‌های روایت‌گری صوفیانه قراربگیرد.

کلید واژه : شخصیت، روایت، تحول، تحول شخصیت، تذکرةالاولیا

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

مقدمه ..... ی

فصل یکم: دستور زبان ۱-۳۲

نمودار چرخه‌ی پی‌رفتی ۴

چرخه‌ی کامل ۵

۱.چرخه‌ی کامل با حفظ هر پنج جزء ۵

۲.چرخه‌ی کامل با حذف جزء چهارم ۱۰

گذر از تعادل به بی‌تعادلی ۱۵

گذر از بی‌تعادلی به تعادل ۱۷

گذر از تعادل به تعادل دیگر ۱۹

ترکیب پی‌رفت‌ها ۲۵

درونه‌گیری ۲۵

زنجیره‌سازی ۲۵

پی‌نوشت‌ها ۳۱

فصل دوم: نمادشناسی کهن‌نمونه‌ای ۳۳-۷۱

کهن‌نمونه ۳۴

سایه ۳۵

همزاد ۳۵

پیر فرزانه ۳۶

ماندالا ۳۶

نمود ناآگاهی با تمثیل آب ۳۷

آشکارشدن پیر فرزانه در آستانه‌ی مرگ ۳۹

پیر فرزانه در قالب ندای آمرانه ۴۱

روگردانی سالک از بازگشت ۴۳
آشکارشدن ماندالا و تغییر شخصیت ۴۵
طردشده، نماد لایه‌های ژرف ناآگاهی ۴۷
ازمیان‌رفتن ارزش‌های این جهانی ونمایان‌شدن چهره‌ی دیگرِ شخصیت‌ها ۴۸
پیرفرزانه در چهره‌ی حیوان سخن‌گو ۵۲
همزاد مادینه پیام‌رسان ۵۴
تشییع قهرمان، پیوستن جهان آگاهی و ناآگاهی ۵۶
پیر فرزانه درچهره‌ی کودک ۵۷
روبه‌روشدن با تجربه‌ای ورای تحمل شخصیت ۵۷
دیگر روایت‌ها ۵۸
پی‌نوشت‌ها ۷۰
فصل سوم: اثبات ۷۲-۱۰۸
الف: الگوی سه‌گانه ۷۳
ب: تأیید تحول ازسوی شخصیتی دیگر ۷۹
پ: تغییر مکان و موقعیت اجتماعی ۸۴
ت: پذیرش غیبی ۹۳
کرامت شخصیت تحول‌یافته ۹۶
ث:آماده‌سازی(پیش‌آگاه‌سازی) ۹۹
سبب توبه ۱۰۰
به‌مجلس‌آمدن شخصیت‌هایی که با آن غرابت‌دارند ۱۰۳
آماده‌سازی به صورت‌های دیگر ۱۰۵
پی‌نوشت‌ها ۱۰۸
فصل چهارم: نموهای میان دو قطب تحولی ۱۰۹-۱۲۱
جهش ۱۱۳
نقش تحول‌های میان دو قطب ۱۱۵
نمودار تحول‌های چند مرحله‌ای همراه با جهش‌هایی که از روایت حذف‌شده ۱۱۹

فصل پنجم: سازه‌های مشترک ۱۲۲-۱۳۳

ناتوانی آتش در تمیز پرستنده‌ی خویش ۱۲۳

پنددهنده‌ی ناشناس بر روی بام ۱۲۴

دو راه برای رسیدن، و برگزیدن راه دشوارتر ۱۲۵

تشییع پیکر پیری از اهل این طایفه و مسلمان‌شدن نامسلمان ۱۲۶

کودک واسطه‌ی تغییر ۱۲۶

زرشدن شیئی به دست مسلمانی و مسلمان‌شدن جهودی ۱۲۷

مسلمان‌شدن طبیب ترسا ۱۲۷

هراس از شخصیت تحول‌یافته و نمایان‌شدن تغییر او ۱۲۸

شکیبایی شگفتی‌آفرین ۱۲۸

آمدن یاری‌دهنده هنگام مرگ ۱۲۸

تغییر منجر به مرگ ۱۲۹

توجه‌نکردن به پیام و تکرارشدن آن ۱۲۹

شنیدن آیه یا بیتی تکان‌دهنده ۱۳۰

شنیدن آوای تکان‌دهنده ۱۳۰

به‌دل‌نشستن سخنان مجلس‌گو ۱۳۱

سفر به‌وجودآورنده‌ی تحول ۱۳۲

۱.سفرکردن شخصیتی که قراراست متحول‌شود ۱۳۲

۲.سفرکردن شخصیت‌های دیگر ۱۳۳

فصل ششم: واکنش ۱۳۴-۱۷۲

الف: ارتباط ۱۳۶

۱.ارتباط انسانی ۱۳۷

۲.ارتباط غیبی ۱۴۵

۳.ارتباط با متن ۱۴۷

۴.نقش‌نداشتن ارتباط ۱۴۸

ب: شخصیت واسطه ۱۴۹

۱.شخصیت متنفذ ۱۵۰
الف: تأثیر وجاهت شخصیت واسطه بر شکل‌گیری تحول ۱۵۰
روبه‌روشدن با شخصیت وسطه‌ی متنفذ در مجلس ۱۵۳
ب: تأثیرنداشتن وجاهت بر تحول شخصیت ۱۵۴
پ: شخصیت واسطه تنها واسطه‌ای برای انتقال پیام ۱۵۶
نمایان‌شدن شخصیت واسطه‌ی متنفذ در چهره‌ی وزیر و جادوگر ۱۵۸
۲.شخصیت گم‌نام و ناآشنا ۱۵۸
نمایان‌شدن شخصیت گم‌نام و ناآشنا در چهره‌ی کودک ۱۶۲
۳.شخصیت غیبی ۱۶۳
نمایان‌شدن شخصیت واسطه‌ی غیبی در تشییع پیکر بزرگان ۱۶۵
پ: خرق عادت..... ۱۶۶
پی‌نوشت‌ها ۱۷۱
نتبجه‌گیری ۱۷۳
فهرست منابع ۱۷۴

مقدمه

سنت صوفیانه که خود آمیخته‌ای است از هنر و آیین، با مخاطبی روبه‌روست از هر طبقه‌ای و هر اقلیمی و هر دوره‌ای. روایت صوفیانه چونان کتابی آسمانی، می‌خواهد حصار مرز را بشکند و هر وجودی را زندگانی‌ای دیگر بخشد. بنابراین در جستجوی قالبی است که در هر وجودی تأثر ایجادکند. قالبی که چنین جذبه‌ی کیمیاگون را در انسان به‌وجودمی‌آورد، باید در اسطوره‌ها جست‌وجوکرد. روایتی که قصه‌ها را از انسان‌ها وام‌می‌گیرد و دوباره به آنها بازمی‌گرداند.

تجربه‌ی ورای جهان دیدار، که در سنت روایی صوفیانه بارها و بارها نمایان‌می‌شود، در حصار زبان نمی‌گنجد. به همین دلیل، این تجربه در برخورد با میله‌های زندان زبان، حصار را درهم‌می‌شکند و هیأتی دیگر به‌خودمی‌گیرد. آن‌گونه که ادیان و اسطوره‌ها زبان را در هیأتی دیگر به‌خدمت‌می‌گیرند و آن سوی زندان زبان را پیش روی انسان می‌گشایند. از همین روست، که زبانی پریشان و نمادین را برمی‌گزینند و چونان هیأتی که تن به شکلی خاص نمی‌دهد، درمی‌آید. قالب قصه را درهم می‌شکند و به ساختارهای روایی مدرن نزدیک‌می‌شود.

عطار نیشابوری که از جهتی میراث‌بر این سنت صوفیانه است و از جهتی دیگر، از تأثیرگذاران این سنت روایی است، در این میان جایگاهی ویژه دارد و حلقه‌ی اتصال آغازگران روایت مدون صوفیانه و اوج روایت‌گری این سنت است. عطار نیز همچون پیشگامان و پیروان خویش، روایت‌ها را از مردم وام‌می‌گیرد و پس از حمل اندیشه‌های خود، دوباره به آنها بازمی‌گرداند. به همین دلیل، زبان و روایتی را بر می‌گزیند، که فاصله‌ای با آنان نداشته‌باشد. از همین روست، که روایت‌ها از آرایه‌های غریب و زبان دشواریاب فاصله‌می‌گیرد و با زبانی منقح از هرگونه آرایش زائدی که بخواهد ذهن مخاطب را درگیر فهم خود کند، بیان‌می‌شود.

توجه *عطار* به گردآوری سرگذشت این طایفه و آنچه از آنان نقل‌می‌کنند، در قالب اثری منثور با زبانی ساده و عاری از هرگونه آرایش دشواریاب از همین روست. عطار در این کتاب می‌کوشد، روبه‌روشدن بزرگان این طایفه با ماجراها و جمله‌های تکان‌دهنده را به گونه‌ای برای مخاطب روایت‌کند، که ضربه‌ی روحی به اندازه‌ای که بر شخصیت‌ها واردمی‌شود، بر مخاطب نیز واردشود. به همین دلیل، روایت به‌گونه‌ای پیش‌می‌رود، تا مخاطب بتواند با این شخصیت‌ها هم‌ذات‌پنداری‌کند. دلیل نزدیک‌شدن روایت‌ها به ساختارهای مدرن روایی در همین‌جاست. متن روایی می‌خواهد ماجرا را به‌گونه‌ای روایت‌کند، که مخاطب بی‌هیچ مقاومتی، آن را بپذیرد. پررنگ‌شدن روابط علیّ در برخی روایت‌ها که ویژگی روایت‌های مدرن است و متن‌های کهن به

دلیل وجود راوی خداگونه و اقتدار مؤلف از آن فاصله‌می‌گیرند، از همین روست. آنچه در روایت *تذکرةالاولیا* برجستگی‌دارد و تأثیر جمله‌های تکان‌دهنده‌ی آن را دوچندان‌می‌کند، روایت‌های تحول شخصیت است. این روایت‌ها به اندازه‌ای شهرت‌یافته‌اند، که روایتی همسان با روایت‌های تحول شخصیتی که *عطار* در آثار خویش می‌آورد، درباره‌ی خود *عطار* ساخته‌می‌شود[1].

بنا بر آنچه گفتیم، این روایت‌ها از یک طرف به ساخت روایت‌های اسطوره‌ای، دینی، قصه‌ها و رؤیاها نزدیک‌می‌شود. از طرف دیگر، به دلیل تلاش راوی برای تأثیرگذاری بر مخاطب، به روایت‌های مدرن نزدیک‌می‌شود. از طرف دیگر، ازآنجاکه این روایت‌ها در بستر سنت صوفیانه شکل‌می‌گیرد، از عنصرهایی استفاده‌می‌کند، که خاص این سنت است. وجود این قابلیت‌ها در روایت به ما اجازه‌می‌دهد، نگرشی چندسویه را برای بررسی روایت‌ها برگزینیم و سعی‌کنیم، از منظرهای متمایز از هم روایت‌ها را بررسی‌کنیم.

بررسی‌های روایت‌شناسانه بیشتر متوجه‌ی آثار منظوم *عطار* بوده‌است. پژوهش‌هایی که درباره‌ی اثر پیش روی ما انجام‌شده‌است، توجه متمرکزی به روایت‌گری در آن نداشته‌است. تا به حال درباره‌ی شخصیت‌پردازی در این اثر هیچ‌گونه کار پژوهشی صورت‌نگرفته‌است. روایت‌های تحول شخصیت که برای بررسی انتخاب‌کرده‌ایم، تا به حال از نظر روایت و شخصیت بررسی‌نشده‌اند.

این روایت‌ها قابلیت بررسی‌های روایت‌شناسی از منظرهای مختلف را دارند. از یک طرف، این بررسی می‌تواند به شناخت این متن کمک‌کند. از طرف دیگر، نشان‌دهد، بسیاری از تئوری‌های روایت را می‌توان در این گونه متون یافت.

آنچه مرا به انجام‌دادن چنین پژوهشی ترغیب‌کرد، علاقه‌ای بود که به قصه‌ها، متون منثور صوفیانه، تئوری‌های روایت‌شناسی مدرن و تئوری‌های شخصیت داشتم. چنین پژوهشی می‌توانست تمامی علاقه‌مندی‌های مرا یک‌جا جمع‌کند و وادارم‌کند، تمام وقتم را روی کار پژوهشی بگذارم. استقبال استادان گروه و به ویژه استاد راهنما از این موضوع، با توجه به اینکه متنی از ادبیات کلاسیک با رویکردی مدرن بررسی‌می‌شد، کمک‌کرد، این موضوع تأییدشود و کار برروی آن را آغازکنم. پس از تأیید موضوع، به دنبال تئوری‌های متفاوت از ساحت‌های متمایز از هم بودم، تا از یک‌طرف، بتوانم روایت‌های تحول شخصیت را از دیگر روایت‌های *تذکرةالاولیا* تمیزدهم، از طرف دیگر، بتوانم این روایت‌ها را بررسی‌کنم. آنچه مسلم‌بود، این بود، که چنین پژوهشی نمی‌توانست تنها با توجه به یک ساحت انجام‌شود و چشم‌پوشی از ساحت‌های دیگر، پژوهش را با کاستی روبه‌رومی‌کرد. به همین دلیل، سعی‌کردم، از تمامی تئوری‌های روایت که می‌توانست به گونه‌ای با

این روایت‌ها در ارتباط باشد، استفاده‌کنم و از طرف دیگر، با توجه به قابلیت‌های متن و منطق حاکم بر آن، به بررسی‌های دیگر از منظرهای منطبق با اثر بپردازم.

در نهایت کار در شش فصل تنظیم‌شد. فصل یکم، بررسی روایت‌های تحول شخصیت با توجه به چرخه‌ی پی‌رفتی تزوتان تدوروف. البته در این روایت‌ها گونه‌ای از چرخه وجوددارد، که در چرخه‌ی تدوروف وجودندارد و ما در جای خود مفصل درباره‌ی آن بحث خواهیم‌کرد. فصل دوم، بررسی روایت‌ها با توجه به نظریه‌های روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ و نظریه‌های اسطوره‌شناسی جوزف کمپبل از منظر کهن‌نمونه‌ها. فصل سوم، بررسی روایت‌ها از این نظر که توانسته‌اند تحول شخصیت را برای مخاطب ثابت‌کنند، یا نه. این بررسی بر پایه‌ی نظریه‌های روایت‌شناسی مدرن و نیز منطق حاکم بر متن انجام‌می‌گیرد. فصل چهارم، بررسی روایت‌های تحول شخصیت و تحول‌های خرد میان دو قطب اصلی تحول به کمک نظریه‌های تحول شخصیت در تئاتر. فصل پنجم، دسته‌بندی سازه‌های مشترک و روایت‌های همسان با توجه به ساخت قصه‌گون این روایت‌ها. فصل ششم، یافتن دلیل متحول‌شدن شخصیت و بررسی آن که واکنشی است در برابر کنش شخصیت دیگر با استفاده از نظریه‌های تئاتر و نیز منطق حاکم بر متن.

در پایان، باید از تمامی کسانی که به گونه‌ای مرا در این پژوهش یاری‌کردند، سپاس‌گزاری‌کنم. از *دکتر محمودی* استاد راهنما و *دکتر زهرازاده* استاد مشاور به دلیل قبول زحمت و کمک‌هایی که از آغاز تا انجام این پژوهش به من کرده‌اند و همواره با روی گشاده، پرسش‌های مرا صبورانه پاسخ گفته‌اند. از *دکتر توکلی* که مرا در انتخاب موضوع پایان‌نامه یاری‌کردند و کتاب‌خانه‌ی خویش را در اختیارم قراردادند و از *مهدی زارع* که در کنار آموزش داستان‌نویسی به من، مرا با نظریه‌های مدرن روایت آشناکردند و به من در پیداکردن مراجع این نظریه‌ها یاری‌کردند.

پی‌نوشت:

۱. درباره‌ی اینکه آیا *عطار* شغل عطاری داشته و ماجرایی که درباره‌ی او روایت‌می‌کنند، صحت‌دارد،یا نه. ن.ک← مقدمه‌ی محمد بن عبدالوهاب قزوینی بر: عطار نیشابوری، ۱۳۷۰ : ص‌ز-ص‌و؛ فروزانفر، ۱۳۷۴ : ۱۸-۱۷ و ۳۸ و ۶۸؛ مقدمه‌ی محمد رضا شفیعی کدکنی بر عطار نیشابوری، ۱۳۷۵ : ۳۱-۲۷

فصل یکم

دستور زبان

در این فصل می‌کوشیم، روایت‌های تحول شخصیت را بر اساس چرخه‌ای که *تزوتان تدوروف* برای روایت تعریف‌می‌کند و همان‌گونه که اشاره‌خواهیم‌کرد، آن را «پی‌رفت» می‌نامد، بررسی‌کنیم. در کنار این بررسی، ما ناگزیریم، به مقوله‌هایی اشاره‌کنیم، که در ارتباط مستقیم با تحول شخصیت نیستند، اما از این نظر که عنصرهای سازنده‌ی روایت تحول شخصیت را دسته‌بندی‌می‌کنند، برای ما اهمیت‌دارند. اگر قراراست، بر اساس قانونی عام روایت‌ها را بررسی‌کنیم، تا از یک‌طرف، همسانی‌ها را بسنجیم، از طرف دیگر، بتوانیم شکل‌گیری تحول را در روایت‌ها بررسی‌کنیم، درست‌تر آن است، که برای هر جزء روایت نیز اهمیت ویژه‌ای قایل‌شویم و سعی‌کنیم، همسانی اجزای روایت‌های متعدد را بسنجیم. بنابراین در این فصل ما روایت‌ها را بر اساس چرخه‌ی پی‌رفتی آنها تقسیم‌بندی‌می‌کنیم. آنگاه ذیل بررسی هر روایت، اجزای سازنده را بررسی‌می‌کنیم.

در نظر *تدوروف*، «شخصیت‌های داستان، فارغ از ویژگی‌های درونی، اسم خاص هستند و از نظر ساختِ پی‌رنگ، نهادِ گزاره به‌حساب‌می‌آیند. وضعیت‌ها، دارایی‌ها و شرایط، صفت‌اند. آنچه موقعیتی را توصیف‌می‌کند، ارتکاب جرم را نشان‌می‌دهد و برای مجازات به‌کارمی‌رود، فعل است»(کالر، ۱۳۸۸ : ۳۰۰). بنابراین، ما با سه مقوله‌ی اسم خاص، صفت و فعل در روایت مواجهیم، که مقوله‌های دوم و سوم به سه گونه می‌توانند ظاهرشوند. سخن ما در این فصل، بیشتر بر سر گزاره‌ها و چرخه‌ای است که در روایت به‌وجودمی‌آورند. هر گزاره‌ای ممکن‌است، یکی از این پنج حالت را داشته‌باشد، «اخباری به این معنا که رویدادی به‌واقع روی‌داده‌باشد، اجباری به معنای گونه‌ای اراده‌ی جمعی و مدون که قانون جامعه را به‌وجودمی‌آورد، تمنایی یعنی آنچه شخصیت‌های داستان آرزودارند، اتفاق‌بیفتد، شرطی به این معنا که اگر کار خاصی انجام‌دهی، کاری خاص می‌کنم، پیش‌بینی؛ یعنی در شرایطی خاص، پدیده‌ای خاص رخ‌می‌دهد»(همان: ۳۰۰).

بوطیقاPoetics به دنبال یافتن قانون‌هایی است که در تمامی روایت‌ها، حداقل روایت‌هایی که در یک‌دسته قرارمی‌گیرند، تکرارشود. به همین دلیل، می‌توان از این قانون‌های عام روایی، برای بررسی هرگونه روایتی استفاده‌کرد. همان‌گونه که در ادامه خواهیم‌دید، چرخه‌ی پی‌رفتی روایت، نیازمند به‌وجودآمدن تغییر در روایت است. بی‌شک این تغییر، در ارتباط با شخصیت‌ها اتفاق‌می‌افتد. بنابراین در روایت‌های تحول شخصیت، این چرخه پررنگ‌تر به چشم می‌خورد.

«روایت آرمانی با یک موقعیت پایدار آغازمی‌شود. نیرویی این موقعیت پایدار را آشفته‌می‌کند. در نتیجه حالت بی‌تعادلی به‌وجودمی‌آید. نیرویی در خلاف جهت نیروی پیش‌گفته، تعادل دیگری برقرارمی‌کند، که

این تعادل با وجود شباهتی که ممکن‌است با وضعیت پایدار نخست داشته‌باشد، با آن یکی‌نیست»(تدوروف، ۱۳۷۹ : ۹۱). چرخه‌ی این چنینی، پی‌رفتSequence نامیده‌می‌شود. بنابراین پنج جزء، پی‌رفت کامل را به‌وجودمی‌آورند. این پنج جزء، یا همچون فعل گذر از موقعیتی به موقعیت دیگر را نشان‌می‌دهند، بنابراین پویاDynamic هستند، یا همچون صفت تنها حالتی را توصیف‌می‌کنند، بنابراین ایستاStatic هستند. «صفات روایتی، گزاره‌هایی هستند که وضعیت متعادل یا نامتعادل را توصیف‌می‌کنند و افعال روایتی آنهایی هستند که گذر از یک وضعیت به وضعیت دیگر را شرح‌می‌دهند»(تدوروف، ۱۳۷۱ : ۲۵۷). در این چرخه، جزء سوم در تقابل با جزء پنجم است. «جزء پنجم، بازتاب جزء نخست(تعادل) است. جزء سوم عکس جزء نخست است و جزء دوم و چهارم در تقابل با یکدیگرند. بنابراین میان آنها رابطه‌ی دگرگونی و جانشینی وجوددارد»(تدوروف، ۱۳۷۷ : ۹۲).

چرخه‌ی پی‌رفتی روایت

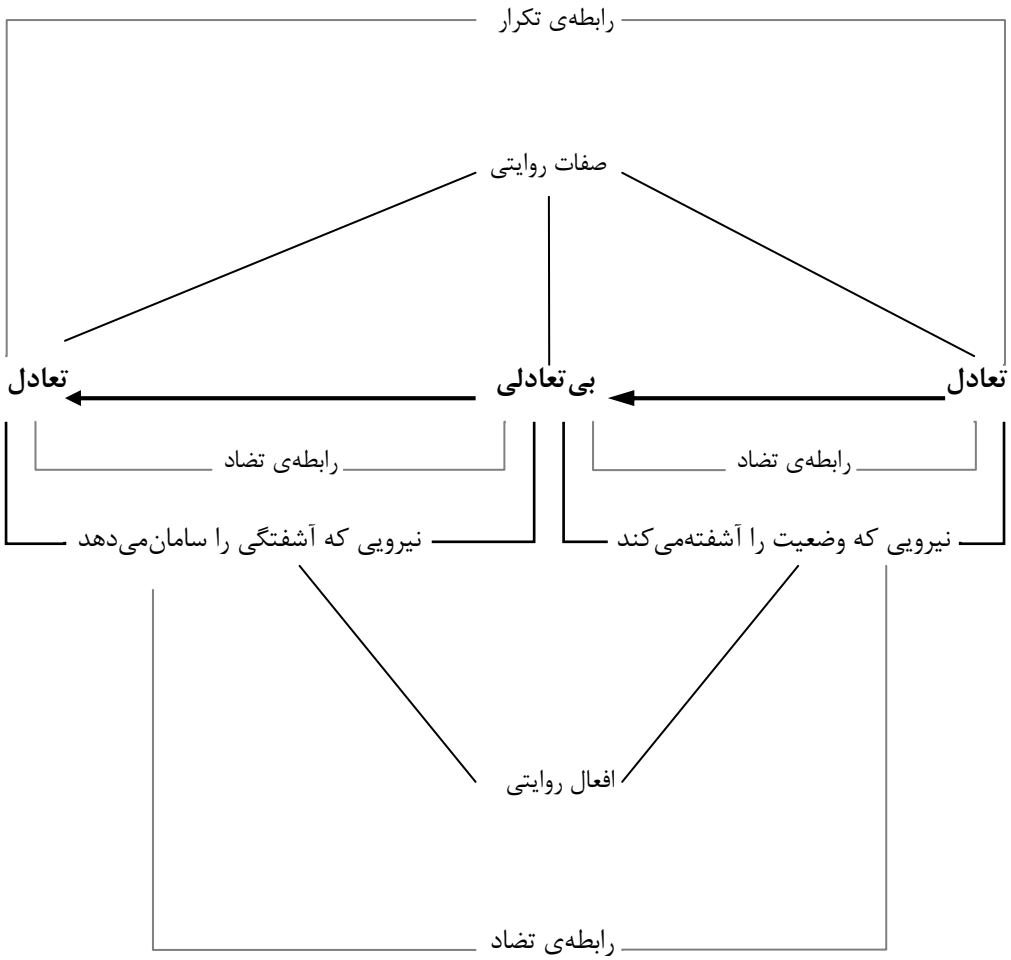

چرخه‌ی‌پی‌رفت همواره کامل‌نیست. این چرخه‌می‌تواند تنها از تعادلی(تعادل اولیه معادل آنچه موقعیت پایدار نخست نامیدیم) به بی‌تعادلی، یا از بی‌تعادلی به تعادل(تعادل ثانویه) برسد. در روایت‌های تحول شخصیت *تذکرةالاولیا* گاه با گونه‌ای متفاوت روبه‌روهستیم، که هیچ‌یک از این صورت‌ها نیست. روایت از موقعیت پایدار(جزء آغازین) آغازمی‌شود و به‌ناگاه به تعادل دوم(جزء پنجم) می‌رسد، بی‌آنکه هیچ‌یک از اجزای دیگر در روایت آمده‌باشد. این صورت روایت با کوچک‌ترین صورت طرح که «گذر از یک وضع متعادل به وضع دیگر است»(تدوروف، ۱۳۷۱ : ۲۵۷) مطابقت دارد و ما درباره‌ی اینکه می‌توانیم آن را روایت بنامیم، یا نه، صحبت‌خواهیم‌کرد.

نکته‌ی دیگری که باید به آن اشاره‌کنیم، این است که ما در بررسی اجزای پی‌رفت‌ها، تنها به تقابل‌ها و همسانی‌های آشکار روایت‌ها اشاره‌می‌کنیم، ولی این تقابل‌ها و همسانی‌ها در ماهیت این جزءهاست. بی‌تعادلی و تعادل که رابطه‌ی میان جزء نخست و سوم و نیز رابطه‌ی جزء سوم و پنجم است، در مقابل یکدیگرقراردارد. تعادل و تعادل که رابطه‌ی جزء نخست و پنجم است، همسان‌است. نیرویی که تعادل را به بی‌تعادلی می‌رساند(جزء دوم) و نیرویی که بی‌تعادلی را به تعادل برمی‌گرداند(جزء چهارم)، در مقابل یکدیگر قراردارند.

روایت‌های تحول شخصیت *تذکرةالاولیا* را می‌توان از نظر پی‌رفتاری به چند دسته تقسیم‌کرد:

الف: چرخه‌ی کامل

همان‌گونه که پیش از این اشاره‌کردیم، چرخه‌ی کامل پی‌رفت پنج جزء دارد: تعادل اولیه، نیرویی که آن را آشفته‌می‌کند، بی‌تعادلی، نیرویی که بی‌تعادلی را سامان‌می‌دهد و تعادل ثانویه. به سخن دیگر، سه صفت این چرخه را می‌سازند، که برای بدل‌شدن به همدیگر و جایگزینی، نیازمند دو فعل هستند. دو جزء فعلی تنها دلیل تغییر روایت از وضعیتی به وضعیت دیگرند. بنابراین می‌توانند حذف‌شوند و روایت همچنان دارای چرخه‌ای کامل باشد. چرخه‌ی کامل در روایت‌های تحول شخصیت *تذکرةالاولیا* به دو گونه ظاهرمی‌شود:

۱. چرخه‌ی کامل با حفظ هر پنج جزء

به دلیل وجود تمامی اجزای پی‌رفت در این روایت‌ها، علیت تغییرها حداقل با منطق متن، در روایت وجوددارد. بنابراین مخاطب حداقل با منطق متنی که پیش رو دارد، می‌تواند تغییرها را باورکند. باوجود اینکه اجزای فعلی می‌توانند از روایت حذف‌شوند، باید توجه‌داشته‌باشیم، که این اجزا در واقع اهمیت بیشتری دارند، زیرا وجود این اجزا توجیه‌گر تغییرهای روایت از تعادل به بی‌تعادلی و از بی‌تعادلی به تعادل است. روایت برای

تغییر از هریک از وضعیت‌ها به وضعیت دیگر، نیازمند چنین اجزایی است. به همین دلیل، حذف این اجزا از روایت کاملاً محسوس است.

رابعه‌ی عدویه هفت شبانه‌روز روزه‌داری‌کرده‌است و نخوابیده‌است. گرسنگی نفس را وامی‌دارد، به او اعتراض‌کند. کسی درمی‌زند و کاسه‌ای طعام می‌آورد(وضعیت پایدار نخست). گربه طعام را می‌ریزد. *رابعه* کوزه را برمی‌دارد. چراغ خاموش‌می‌شود. کوزه از دستش می‌افتد(نیرویی که وضعیت پایدار را آشفته‌می‌کند). *رابعه* آه‌می‌کشد: «*این چیست که با من بیچاره می‌کنی؟*»(تذکرةالاولیا : ۷۰)(بی‌تعادلی). آوازی می‌شنود: «*هان ای رابعه! اگر می‌خواهی تا نعمت دنیا بر تو وقف‌کنیم، اما اندوه خود از دلت بازگیریم. که اندوه من و نعمت دنیا در یک دل جمع‌نشود. ای رابعه! تو را مرادی است و ما را مرادی. مراد ما با مراد تو در یک دل جمع‌نشود*»(تذکرةالاولیا : ۷۰)(نیرویی که بی‌تعادلی را سامان‌می‌دهد). *رابعه* دل از دنیا می‌گیرد. چنانکه هر نماز که می‌خواند، گویی واپسین نمازش است و از خلق کناره‌می‌گیرد(تعادل دوم). جزء نخست شخصیتی ریاضت‌کش را توصیف‌می‌کند، که نفسش از این ریاضت به او اعتراض‌می‌کند. جزء سوم شخصیتی را که بر آنچه خداوند برایش مقررکرده، اعتراض‌می‌کند و جزء پنجم، شخصیتی که تنها به خداوند می‌اندیشد و از او می‌خواهد، چیزی جز او نخواهد. گذار از این سه صفت، با جزء دوم و چهارم به‌وجودمی‌آید. جزء دوم یک ریاضت‌کش را واداشته‌است، اعتراض‌کند و جزء چهارم، یک معترض را واداشته‌است، سکوت‌کند. تقابل این دو جزء که هردو فعل روایتند، کاملاً مشخص‌است. همگونی جزء نخست(شخصیت ریاضت‌کش) و جزء پنجم(شخصیتی که تنها به دنبال فناست) واضح است. میان جزء نخست(شخصیت ریاضت‌کش) و جزء سوم(شخصیتی که از خداوند آزرده‌است و نالان‌است) رابطه‌ی تقابل برقراراست. تقابل جزء سوم(اعتراض به خداوند به دلیل خواسته‌ی این جهانی) و جزء پنجم(درخواست از خداوند که او را به چیزی جز او مشغول‌نکند) آشکاراست.

در آغاز روایت روبه‌روشدن *حسن بصری* با سیاه(تذکرةالاولیا : ۳۵)، *حسن* دارد از کنار دجله می‌گذرد، که سیاهی را با قرابه‌ای و زنی می‌بیند و همان‌گونه که همیشه دیگران را برتر از خود می‌داند، مرد را بهتر از خود می‌داند، ولی بعد درشک‌می‌افتد(وضعیت پایدار نخست). کشتی‌ای غرق‌می‌شود. سیاه پنج تن را نجات‌می‌دهد. می‌گوید، در قرابه آب است. زن مادر او است و می‌خواسته با این کار، *حسن* را امتحان‌کند(نیرویی که وضعیت پایدار را آشفته‌می‌کند). *حسن* در پای سیاه می‌افتد. عذرمی‌خواهد. درخواست‌می‌کند، تا او را نیز نجات‌دهد(بی‌تعادلی). سیاه این نوید را به او می‌دهد(نیرویی که بی‌تعادلی را سامان‌می‌دهد). *حسن* در پاسخ شخصی که از او درباره‌ی برتری سگ یا او می‌پرسد، می‌گوید: «*اگر از عذاب الهی بجهم، از او بهتر باشم و اگر*

نه، به عزت خدای که او از صد چون من به»(تذکرةالاولیا : ۳۶)(تعادل دوم). جزء نخست، جزء سوم و جزء پنجم، هر سه صفت‌هایی هستند، که دارایی‌های شخصیت را نشان‌می‌دهند. جزء نخست، شخصیت را به گونه‌ای توصیف‌می‌کند، که هنوز خود را قبول‌دارد. جزء سوم توبه و تلاش برای تغییر را توصیف‌می‌کند و جزء پنجم، شخصیتی را توصیف‌می‌کند، که ارزش خودش را در برابر هرچیز، تنها در پذیرش یا رد خداوند می‌داند. جزء دوم و چهارم، فعل روایت هستند، که گذر از وضعیتی به وضعیت دیگر را نمایان‌می‌کنند. جزء دوم، *حسن* خودبین را به *حسن* تائب بدل‌می‌کند و جزء چهارم، *حسن* تائب را به *حسن* متواضع. در تقابل قرارگرفتن جزء نخست(بدانگاشتن سیاه) و جزء سوم(پی‌بردن به اشتباه و کشف ارزش شخصیت سیاه) کاملاً واضح‌است.

کودکی نزد *ذوالنون مصری* می‌آید و می‌خواهد صدهزار دیناری که به ارث به او رسیده‌است، به او بدهد. *ذوالنون* صبرمی‌کند، تا کودک بالغ‌شود. آن‌گاه می‌پذیرد(وضعیت پایدار نخست). صوفیان نیازمند مال‌اند و نیست(نیرویی که وضعیت پایدار را آشفته‌می‌کند). جوان می‌گوید: «*کجاست صدهزار دینار دیگر تا در خدمت این عزیزان صرف‌کردمی*»(تذکرةالاولیا : ۱۲۱)(بی‌تعادلی). *ذوالنون* از او می‌خواهد، چند مهره بسازد و بیاورد. *ذوالنون* مهره‌ها را در دست می‌مالد و سه پاره یاقوت می‌شوند. آن‌گاه می‌گوید، گرسنگی اختیار این طایفه است(نیرویی که بی‌تعادلی را سامان‌می‌دهد). جوان بیدارمی‌شود و دل از جهان می‌گیرد(تعادل دوم). جزء نخست(کودکی که می خواهد به صوفیان مال ببخشد)، جزء سوم(جوانی که بر نداشتن مال برای کمک به صوفیان تأسف می‌خورد) و جزء پنجم(جوانی که دل از جهان گرفته‌است)، صفت‌های این روایتند، که جزء دوم(آشفتگی اوضاع مالی صوفیان) و جزء چهارم(گوهرشدن مهره‌ها در دست *ذوالنون* و درک فقر اختیاری صوفیان)، چون فعل، این صفت‌ها را به یکدیگر بدل‌کرده‌اند. نقش واسطه‌ای این دو جزء برای جایگزینی و تبدیل آن سه جزء موجب‌می‌شود، صورت این اجزا را فعلی بدانیم. از طرف دیگر، نقش آن سه جزء در نمایان‌شدن وضعیت، موجب‌می‌شود، آنها را وصفی بدانیم. دو جزء دوم و چهارم، فقر مالی صوفیان و یاقوت‌شدن مهره‌ها در دست *ذوالنون*، در تقابل با یکدیگرند. جزء نخست(بخشیدن مال) و جزء سوم(دریغ بر نداشتن مال)، مقابل یکدیگر قرارگرفته‌اند. جزء نخست(بخشیدن ارث به صوفیان) و جزء پنجم(دل از جهان گرفتن) رابطه‌ی همسانی دارد. جزء سوم(دریغ‌خوردن بر نداشتن مال برای کمک) در مقابل جزء پنجم(دل از جهان گرفتن) قرارگرفته‌است.

ملک‌زاده‌ای وارد مجلس *ذوالنون مصری* می‌شود(وضعیت پایدار نخست). ذوالنون می‌گوید: «*آدمی ضعیف چیزی است. با خدای قوی درهم‌می‌شود*»(تذکرةالاولیا : ۱۲۲)(نیرویی که وضعیت پایدار نخست را آشفته‌می‌کند). رنگ جوان می‌پرد. بلندمی‌شود و می‌رود(بی‌تعادلی). روز دیگر راه رسیدن به خدای را از *ذوالنون*

می‌پرسد و *ذوالنون* برای او می‌گوید(نیرویی که بی‌تعادلی را سامان‌می‌دهد). ملک‌زاده پشمینه می‌پوشد. در راه می‌آید و از جمله‌ی ابدال می‌شود(تعادل دوم). جزء دوم و جزء چهارم روایت، وضعیت جزء نخست را به جزء سوم و وضعیت جزء سوم را به جزء پنجم تغییرمی‌دهند.

پدر و مادر *معروف کرخی* ترسا هستند. او را نزد استادی می‌فرستند. استاد سعی‌می‌کند، هرطور است، آموزه‌های ترسایی را به او یاددهد و *معروف* نمی‌پذیرد(وضعیت پایدار نخست). استاد *معروف* را به شدت زده‌است و *معروف* گریخته‌است(نیرویی که وضعیت پایدار را آشفته‌می‌کند). پدر و مادر می‌گویند: «*کاشکی بازآمدی و به هر دین که او خواستی ما موافقت‌کردیمی*»(تذکرةالاولیا : ۲۸۱)(بی‌تعادلی). *معروف* برگشته‌است. پدر و مادر می‌پرسند، چه دینی دارد. می‌گوید، اسلام(نیرویی که بی‌تعادلی را سامان‌می‌دهد). پدر و مادر مسلمان‌می‌شوند(تعادل دوم). نقش جزء دوم و چهارم در انتقال روایت از جزء نخست به جزء سوم و از جزء سوم به جزء پنجم، نشان‌دهنده‌ی کارکرد فعل‌گون این سه جزء است. تقابل جزء نخست(سعی در آموختن آموزه‌های ترسایی به *معروف*) و جزء سوم(آرزوی بازگشت *معروف* و همراهی با اعتقاد او) آشکاراست.

احمد یزید کاتب وارد مجلس *سریّ سقطی* شده‌است(وضعیت پایدار نخست). *سریّ* می‌گوید: «*در هجده‌هزار عالم، هیچ‌کس نیست از آدمی ضعیف‌تر و هیچ‌کس از انواع خلق خدای در فرمان خدای چنان عاصی‌نشود، که آدمی، که اگر نیکوشود، چنان نیکوشود، که فرشته رشک‌برد از حالت او و اگر بدشود، چنان‌شود، که دیو را ننگ‌آید از او و صحبت او. عجب از آدمی‌ای بدین ضعیفی، که عاصی‌شود در خدایی بدین بزرگی*»(تذکرةالاولیا : ۱۹۲-۲۹۱)(نیرویی که وضعیت پایدار نخست را آشفته‌می‌کند). *احمد* به اندازه‌ای می‌گرید،که ازهوش‌می‌رود. شب نه چیزی می‌خورد، نه سخن‌می‌گوید. روز دیگر پیاده به مجلس می‌آید. اندوهگین‌است و زردروی. روز دیگر پیاده و تنها به مجلس می‌آید(بی‌تعادلی). راه سلوک را از *سریّ* می‌پرسد و *سریّ* برایش توضیح‌می‌دهد(نیرویی که بی‌تعادلی را سامان‌می‌دهد). راه سلوک را پیش‌می‌گیرد و به صحرا می‌رود(تعادل دوم). جزء دوم، دلیل گذر روایت از وضعیت جزء نخست به وضعیت جزء سوم است و جزء چهارم، دلیل گذر روایت از وضعیت جزء سوم به وضعیت جزء پنجم است. بنابراین این دو جزء، فعل روایت‌اند و سه جزئی که جایگزین یکدیگر می‌شوند، صفت روایت‌اند. جزء نخست(ندیم خلیفه‌ای که پرتجمل و با خادمان و غلامان ظاهرمی‌شود) با جزء سوم(از گریه ازهوش‌رفتن . از آشفتگی چیزی نخوردن. سخن نگفتن و پیاده به مجلس آمدن) درتقابل است.

مرد مالداری *عثمان* را جهود می‌خواند(وضعیت پایدار نخست). *ابوحنیفه* به او می‌گوید: «*دختر تو به فلان جهود خواهم‌داد*»(تذکرةالاولیا : ۲۱۲)(نیرویی که وضعیت پایدار را آشفته‌می‌کند). مرد می‌گوید: «*تو امام*